**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14020309**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

می‌خواهم امروز روز آخر باشد و بحث را جمع کنم. بحث در مورد کل شیءٍ نظیف حتی تعلم انه قذر بود که آیا این جمله فعل است یا جمله وصف است ما عرض می‌کردیم که اینجوری که مرحوم شهید، حالا تفسیرهای دیگری، تفسیری که خود شهید صدر بیان فرموده را محور کلام قرار بدهیم. آن این است که این که ایشان، اوّلاً عرض کردم قَذِر ظاهراً وصف است نه فعل و اگر فعل هم باشد مراد از این که قَذِرَ یعنی این که در زمان سابق نجس شده است نیست، اینش که همین الآن نجس شده، یعنی الآن نجاست پیدا کرده، اما آن که اگر مراد این باشد که در زمان سابق اگر شیءای نجس شد کأنّ دیگر قابل تطهیر نیست، این باید مفادش یک همچین مفادی باشد در حالی که مفاد دلیل این نیست، مفادش این است که اگر زمانی نجس شد، علم به نجاست پیدا کردید آن نجس شده و ذیل حدیث هم با همین معنا سازگار هست، می‌گوید فاذا علمتَ و انه قذر فقد قذر، فاذا علمتَ فقد قذر، یعنی اگر علم پیدا کردید نه این که به طور دائمی قذارت پیدا می‌کند، نه می‌خواهد بگوید با علم به قذارت احکام قذارت بار می‌شود اما این احکام قذارت بعد از این که حتی بگوییم بعد از زمان علم هم هنوز باقی هست یا باقی نیست این درست نیست، به تعبیر دیگر ما علم ظاهرش این هست که با متعلق علم زمانش یکی است، اذا علمتَ أنّه قذر یعنی علم پیدا کردید که در زمان قذر نجس شده، البته ولو نجاستی که از قبل مانده تا اینجا هم باقی باشد نمی‌خواهیم بگوییم که، نه، اصلاً مگر این که بدانیم که نجس شده اینجوری مثلاً می‌خواهند بگویند. البته یک نکته‌ای که اینجا وجود دارد که جنبۀ فعلی را مستقرب می‌کند به طور کلی همین هست که این روایت نمی‌خواهد بگوید که حتماً باید قذارتی که در شیء پیدا می‌شود قذارت حدوثی باشد، اینجوری که از کلام، اگر ما علم داشته باشیم به قذارت بقایی شیء قطعاً نجس هست، می‌شود علم به قذارت بقایی هم حاصل شد، اینجور نیست یک شیءای که به هر حال پاک است، دائماً پاک است اینجور نیست که. شیءای که قبلاً نجس بوده، الآن هم نجاستش باقی هست این کافی هست برای این که حکم، یعنی به تعبیر دیگر اگر مراد از قذر این باشد که نجاستش حادث شده باشد، حادث شده باشد شیءای که قبلاً نجس بوده ولی الآن اینجوری که شهید صدر معنا می‌کنند معنا اینجور می‌کنند هر شیءای پاک هست مگر این که در زمان سابق قذارت درش عارض شده باشد یا در زمان کنونی قذارت درش عارض شده باشد این ظاهر دلیل این نیست که مراد این باشد، ظاهرش این است که در همین زمان علم قذارت عارض شده باشد. البته یک نکته‌ای اینجا هست آن این است که اگر قَذِرَ فعل باشد ممکن است بگوییم که اینجا در مورد این که اشیائی که ذاتاً نمی‌دانیم پاک است یا نجس نسبت به آنها اصلاً سکوت دارد، فرض کنید که یک بچه‌ای که از شاة و خنزیر به دنیا می‌آید نجاست ذاتیه دارد یا ندارد این ناظر به آن نیست، می‌گوید اصل در نجاست عرضیه عدم است، اما نسبت به نجاست ذاتیه سکوت دارد، آن بحث بنابراین که فعل باشد می‌شود تمسک کرد. ولی در بحث ما که بحث استصحاب هست ظاهرش این است که این می‌خواهد بگوید قذارت در همان زمانی که ما علم می‌خواهیم داشته باشیم باید قذارت علم به قذارت داشته باشیم حالا ولو به نحو فعلی که ایشان تعبیر می‌کنند. یعنی می‌خواهم بگویم اگر فعل هم باشد فعل در این بحث مؤثر نیست، در بحث این که آیا در شک در قذارت ذاتی و نجاست ذاتی اصل طهارت است یا طهارت نیست در آن بحث نافع است نه در بحث استصحاب، این دیگر تمام.

در مورد این روایت مرحوم علامۀ مجلسی اوّل ملا محمد تقی مجلسی در اوّل فقیه در الماء کلّه طاهر، اوّلین روایتی که در فقیه صریحاً به عنوان روایت ذکر شده این عبارت هست:

«وَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام- كُلُّ مَاءٍ طَاهِرٌ إِلَّا مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ قَذِرٌ»

اینجوری این عبارت. مرحوم مجلسی اوّل در ذیلش دارد:

«و قال الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام كل ماء طاهر إلا ما علمت أنه قذر» هذا الخبر بهذه العبارة غير مذكور في الأصول و الذي ظهر لنا من التتبع أن مرسلات الصدوق أكثرها من الكافي»

نه من این مطلب به نظرم اینجور نیست که مرسلات صدوق اکثرش از کافی باشد، نه مرسلات صدوق این هیچ من این. بله از کافی هم هست ولی این که اکثرش از کافی باشد.

«و هذا الخبر موجود في كتاب محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري برواية الشيخ- على النحو الذي ذكره في الكافي و المذكور فيه» یعنی مذکور فی الکافی «طريقان (أحدهما) مرسل،» همان طریق محمد بن یحیی عن محمد بن احمد عن الحسن بن الحسین اللؤلؤی آن طریق اوّل کافی هست که مرسل هست «و الآخر فيه جهالة عن حماد بن عثمان،» عرض کردیم که ایشان جهالة تعبیر می‌کند به دلیل این که سند محرّف است، آن جعفر بن محمد که در آن سند هست ظاهراً ایشان مجهول گرفته در حالی که آن جعفر بن محمد بن حُکِیم است، مگر این که همان هم ایشان جعفر بن محمد بن حُکِیم گرفته باشد و مراد از مجهول بودن یعنی مجهول الحال بودن نه این که شخصش معلوم نیست کی است. ولی ما تصریح کردیم این روایت را جعفر بن محمد بن یونس حکیم که گفتند.

«و الآخر فيه جهالة عن حماد بن عثمان، و في كتاب محمد بن يحيى عن حماد بن عيسى قال: قال أبو عبد الله عليه السلام»

نه آن چیزی که در تهذیب دو طریق نقل کرده بود، یک طریقش به حماد بن عثمان منتهی می‌شد، یک طریقش به حماد بن عیسی منتهی می‌شد ولی که ایشان می‌گوید در کتاب محمد بن یحیی از حماد بن عیسی است، نه این خیلی روشن نیست که مطلب اینجوری باشد که ایشان تعبیر می‌کند.

**شاگرد:** احتمال نمی‌دهید این کتاب نسخه‌ای چیزی داشتند از آن کتاب

**استاد:** عبارت تهذیب، آن حماد بن، در کافی حماد بن عثمان است

**شاگرد:** بله، ذیل تهذیب

**استاد:** در ذیل تهذیب سندش چی است؟ از اوّلش

**شاگرد:** اوّل اوّل که می‌گوید: «وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْمَاءُ كُلُّهُ طَاهِرٌ حَتَّى يُعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ.

وَ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُنْشِدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى مِثْلَهُ.»

**استاد:** فی کتاب محمد بن یحیی که اینجا گفته این غلط است، محمد بن احمد بن یحیی باید باشد. چون محمد بن یحیی هیچ در آن سندی که حماد بن عیسی است محمد بن یحیی نبود، محمد بن یحیی نیست دیگر. محمد بن احمد بن یحیی هست. بعدش؟

**شاگرد:** «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ»

**استاد:** بعد از این که و روی حماد بن عیسی هست و روی کی؟

**شاگرد:** «وَ رَوَى هَذَا الْخَبَرَ- سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُنْشِدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

**استاد:** بله، آن که در کتاب سعد بن عبد الله حماد بن عثمان است. در کتاب محمد بن احمد بن یحیی حماد بن عیسی هست و این که فی کتاب محمد بن یحیی، کتاب محمد بن یحیی اصلاً اینجا در کار نیست، این محمد بن احمد بن یحیی این بن احمد افتاده. آن که در کافی هم هست، در کافی محمد بن یحیی از حماد بن عثمان است. محمد بن یحیی عن محمد بن حسین عن

**شاگرد:** «مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ»

**استاد:** نه آن مرسل نه آن یکی‌اش

**شاگرد:** آن یکی محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن ابی داود

**استاد:** داود المنشد آره. یعنی محمد بن یحیی‌اش هیچ چیز نیست از حماد بن عیسی نیست، اینجا افتادگی دارد یا چی دارد، به هر حال آن چیزی که به روایت حماد بن عیسی در آن هست برای محمد بن احمد بن یحیی است نه مال محمد، یک حالت چاپی چیزی هست، یا سهو لسان است. حالا اینهایش مهم نیست.

«و روى الشيخ في الموثق عن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال كل شي‌ء نظيف حتى تعلم أنه قذر فيمكن أن يكون النقل بالمعنى أو كانت نسخة الصدوق على الوجه الذي نقله.»

می گوید کل ماء طاهر نیست الماء کله طاهر است، خب حالا شاید نسخۀ ایشان الماء کله طاهر باشد که از کافی گرفته.

**شاگرد:** این کل شیء است

**استاد:** نه یکی کل شیء نظیف داریم موثق عمار است. یکی کل ماء طاهر داریم، کل ماء طاهر، این کل ماء طاهر نقلی که در چیز هست الماء کل، نه الماء کله طاهر را می‌خواستم بگویم. آن حماد بن عیسی است؟ اینها در مورد کل شیء طاهر که نبود، در مورد الماء کله طاهر بود دیگر.

**شاگرد:** بله

**استاد:** الماء کله طاهر تعبیراتی که هست الماء کله طاهر هست. خب ممکن است در منبع، معلوم نیست منبعش این باشد ممکن است در یک منبع دیگر الماء کله طاهر نباشد کل ماءٍ طاهر باشد. خب حالا خیلی مهم نیست. نه آن نکته‌ای که می‌خواهم بگویم ادامۀ عبارت هست.

«و على أي حال فالظاهر صحة الخبر لكونه في أصل حماد بن عثمان و حماد بن عيسى و عمار»

ایشان یک همچین مطلبی را دارند. این مطلب هیچ شاهدی نداریم که در اصل حماد بن عثمان و حماد بن عیسی و عمار باشد. اوّلاً آن حماد بن عثمان و حماد بن عیسی به احتمال زیاد یکی‌شان تحریف دیگری است. ایشان می‌خواهد بگوید در هر دویش هست. و ثانیا حالا عمار را آن را بعید نیست که در اصل عمار باشد. آن طریقش، طریق متکرر به عمار است. آن طریقی که چیز هست طریق، طریق متکرر به یک نفر معمولاً طریق به کتاب هست. ولی آن طریق عمار کلّ شیءٍ نظیف حتی تعلم انه قذر است به ماء ربطی ندارد، کل ماء طاهر همان روایت‌هایی هست که در کافی و اینها وارد شده.

«و إذا وجده في الأصول من الثقات فالظاهر أنه يمكنه الجزم بأنه من قول الصادق عليه السلام و على ذلك يجب أن تحمل مرسلاته»

ایشان کأنّ می‌خواهد بگوید مرسلات صدوق در اصول از ثقات پیدا کرده و ثقه است و امثال اینها. ما در جای خودش اثبات کردیم که مرسلات فقیه حجت نیست و چه تعبیر جزمی باشد، تعبیر جزمی نباشد و اصلاً کلاً به تعبیر جزمی و غیر جزمی فرقی نیست در این جهت و مرسلات صدوق، حالا این قسمت اوّل فقیه، قسمت‌هایی هستند اصلا سند تا یک مدت خیلی سند ندارد، قال الصادق، هو قال علیه السلام الماء یطهِّر و یطهَّر، بعد یک کمی بعداً کم کم سند و قال الصادق و همینجور تعبیرات هنوز وارد سند نشده، نه از آنجایی که خصوص این یک مورد را نمی‌گویم ولی جاهای دیگر که وارد سند می‌شود علتی که سند را مرسل هست این است که در منبع مرسل بوده، در اکثر موارد اینجوری است من حالا بحثش را در چیز کردم همان درایة النور قسمت.

«و إن كان بحسب الظاهر من الكافي، و يمكن أن يكون الصدوق قابل الكافي أولا- مع الأصول و وجده صحيحا و عند التصنيف لم يلاحظها باعتبار الجزم الذي حصل له قبله» نه اینجور نیست «كما فعلنا بكتاب الرجال مع أصولها في زمان يسير بتيسيره تعالى، و الظاهر أن عمل الطائفة على تصانيف الطاطريين و البني فضاليين و أضرابهم من الواقفية و الفطحية و العامة كان لموافقة الأصول الأربعمائة و جودة تصانيفهم»

ایشان یک بحثی دارد که خب آن روایت عمار این چرا طائفه به آن عمل کردند؟ روایت عمار مرحوم شیخ طوسی در فهرست در مورد کتاب عمار می‌گوید و له اصل معتمد. آنجور در ذهنم هست، این عمار بن موسی، اسحاق بن عمار است انگار آن ولی عمار بن موسی ساباطی هم به نظرم آن هم دارد، و له کتاب معتمد، و له اصل معتمد.

**شاگرد:** له کتاب کبیر جید معتمد

**استاد:** جید معتمد. این کلمۀ معتمد در چیز است، آن اسناد معتمد یا کتاب معتمد برای اسحاق بن عمار است، یک قدری اضافه دارد. له کتاب معتمد می‌گوید برای چی معتمد یعنی معتمد عند الطائفة، ایشان می‌گوید معتمد بودنش این است که چون موافق سائر کتب دیگر هم هست، ما هیچ دلیل نداریم که معتمد بودنش به خاطر این هست که با کتاب‌های دیگر موافقت دارد نه، خود عمار ساباطی را ثقه می‌دانستند به روایت‌هایش عمل می‌کردند دیگر. ایشان کأنّ می‌گوید برای فطحیه و واقفه مستقیماً اعتبار قائل نبودند چون با کتاب‌های دیگر موافق بوده و اصل اینجوری.

«و الظاهر أن عمل الطائفة على تصانيف الطاطريين و البني فضاليين و أضرابهم من الواقفية و الفطحية و العامة كان لموافقة الأصول الأربعمائة و جودة تصانيفهم»

اصلاً این اصول اربعمائة این که غیر از حتماً مؤلفینش شیعۀ امامی باشند اینجور نیست، خود آن اصول اربعمائة ممکن است، نه شاید ایشان اینجا یک چیز دیگر می‌خواهد بگوید، «و الظاهر أن عمل الطائفة على تصانيف الطاطريين» یعنی اصول بعدی، یعنی طاطریین یعنی واقفه و فطحیه و عامه‌ای که در اصول بعدی هستند، بنی فضال و طاطریین و بنی فضال اینها مال عصرهای بعدی هستند. می‌گوید به اینها اعتماد می‌کردند به اعتبار این که اصول کأنّ معاصرین با معصوم هستند این مطالب در این کتاب‌ها بوده.

«فإن أخبار الأصول كانت منتشرة غاية الانتشار»

همچین اثبات چیزی قابل اثبات نیست.

«فإنهم كلما يسمعونه من المعصوم كانوا يكتبون في الكتب»

درست است مثلاً کان یکتبون فی الکتب، فی الجمله درست هم هست.

«و لهذا تريهم ينقلون من هذه الكتب مع وجود الأصول عندهم»

می‌گوید اینها در اصول اوّلیه بوده ولی در این جوامع متأخر هم از اینها نقل می‌کردند در حالی که آن اصول هم دستشان بوده. این که تمام این منقولاتی که اینها دارند در کتاب‌های آن اوائل وجود داشته و در کتاب مثلاً طاطریین و بنی فضال اینها صرفاً از کتاب‌های قبلی‌ها اخذ کردند به طور کلی قابل اثبات نیست، البته عرض کردم خصوص عمار را بعید نیست به دلیل سند یکپارچه است آن بعید نیست ولی این که به طور کلی ما، یک چیزی مرحوم علامۀ مجلسی اوّل تصور می‌کند، تصور می‌کند که همۀ این نقلیات نقل کتاب از کتاب است. ما شاهدی بر این نداریم که این نقلیات همه‌اش نقلیات کتاب از کتاب است، به خصوص مثلاً از کسی مثل ابن ابی عمیر، ابن ابی عمیر آن کتاب‌های خودش که گم شده بعد از آن از حفظش نقل می‌کند نه از آن کتاب‌های اوّلیه و این که بگوییم حتماً مقید بودند که از کتاب نقل کنند و امثال اینها خیلی ثابت نیست و این که، به خصوص طبقۀ اوّل اصحاب اجماع، طبقۀ اوّل اصحاب اجماع هیچ کتاب مهمی نداشتند، هیچکدامشان، بله فرض کنید در مورد زراره می‌گوید له کتاب فی الجبر و الاستطاعة چی چی، یک جزوه‌های کوچکی ممکن است داشته باشد. در مورد محمد بن مسلم می‌گوید له کتاب، حدیث اربعمائة را یک کتاب تلقی می‌کردند در حالی که اینها که کتاب داشته باشند. بله یادداشت‌های شخصی ممکن است داشته باشند و براساس آن یادداشت‌ها صحبت کنند، ولی این که یک کتاب مدوّنی داشته باشند اصحاب ائمه هیچ مشاهده، کتاب مدونی که منتشر باشد. و این چیزهایی هم که، این که ایشان تعبیر می‌کند اصول اربعمائة کأنّ خیلی شایع بوده مدار، نه من خیلی این که این اصول اینقدر شایع بودنی که ایشان اینجور تصور می‌کند هیچ شاهدی بر آن ندیدم. ایشان کأنّ می‌خواهد بگوید این که از منابع متأخر نقل می‌کنند با وجودی که در منابع اوّلیه وجود داشته به خاطر سهولت امر بوده و الا چه بسا اوّل آن منابع متأخر خودشان را با آن اصول مقابله کرده بودند و تصحیح کرده بودند و امثال اینها، بنابراین مطلب، نه اینها چیزهایی نیست که قابل اثبات باشد.

«و لهذا تريهم ينقلون من هذه الكتب» یعنی کتب متأخره، جوامع متأخره نسبت به اصول «مع وجود الأصول عندهم كما في زماننا»

و اساساً هم خود آن اصول را هم در جای خودش ما چیز کردیم که همۀ این اصول هم معتبر بوده اینجور نیست. ما دلیلی نداریم که اصل غیر معتبر نداشته باشیم، این احتمال جدی هست که معتبر بودن اصل وابسته به این هست که راوی‌اش ثقه باشد، راوی‌اش ثقه نباشد، مجرد اصل داشتن دلیل بر وثاقت راوی نیست، این بحثش در جای خودش.

«كانوا يكتبون في الكتب و لهذا تريهم ينقلون من هذه الكتب مع وجود الأصول عندهم كما في زماننا بل زمان متقدمينا أيضا بالنسبة إلى كتب الرجال، كما ترى الشهيد الثاني رحمه الله و المحقق الثاني رضي الله عنه يمدحان رجال الحسن بن داود بجودته مع أن أغلاطه أكثر من أن تحصى على ما هو الظاهر عند الملاحظة و المقابلة مع الأصول و لكن الظن بالقدماء المقابلة مع الأصول كما يظهر في تتبع أحوالهم.»

می‌گوید با وجود این که این همه غلط دارد، رجال ابن داود هم شبیه همان اصول متأخر، جوامع متأخر نسبت به اصول است، مطالبی که در کتب اصول رجالی، رجال نجاشی، فهرست شیخ، رجال شیخ، رجال کشی اینها هست اینها منتقل شده به صورت خلاصه‌وار در رجال ابن داود. می‌گوید با وجودی که در رجال ابن داود اینقدر مطالب غلط زیاد هست اینها شهید ثانی و محقق ثانی اینقدر تعریف کردند به دلیل خوش ترتیبی و امثال اینها، ولی می‌گوید کأنّ خود رجال ابن داود و اینها را هم که امثال شهید ثانی، محقق ثانی تعریف می‌کنند این کأنّ مقابله کردند با قدما. البته ظن بالقدماء فکر می‌کنم مربوط به این شهید ثانی، محقق ثانی نباشد، می‌خواهد بگوید این یک جملۀ معترضه است،

«كما ترى الشهيد الثاني رحمه الله» تا «مع الأصول» جملۀ معترضه است، ایشان می‌گوید همچانی که شهید ثانی و محقق ثانی مطالب را از رجال حسن بن داود اخذ می‌کنند با وجودی که منبع‌هایش در اختیارشان هست، رجال شیخ و رجال نجاشی اینها در اختیارشان هست قدما هم همین کار را می‌کردند. آن منابعشان در اختیارشان بوده ولی با این حال از کتاب‌های متأخر، جوامع بعدی اخذ کردند، ولی چطور اخذ کردند؟ اوّل این جوامع را با آن اصول مقابله کردند تصحیح کردند، بعد که تصحیح کردند این چیز شده، ولی عرض کردم این خیلی ثابت نیست که مطلب چنین باشد، این که تصویرهایی که امثال مرحوم مجلسی اوّل نسبت به چیزهای حدیثی دارند خیلی تصویرهای دور از واقعیت است. این تصویرها سبب شده که ایشان اخباری مسلک باشد، تصورش این هست که بسیاری از این روایت‌هایی که به یک سند در اختیار ما هست در نزد قدما به سندهای متعدد وجود داشته و روی همین جهت مثلاً چیزهای کافی را ولو به حسب سند موجودش ضعیف می‌داند می‌گوید سند دیگر هم داشته که مثلاً صحیح بوده و امثال اینها. این ذهنیتی که به این شکل باشد ما خیلی دلیل برایش ندارم، به این که اصلاً عرض کردم اصول اربعمائة در اختیار همۀ علما مثل، حتی کلینی و شیخ طوسی و امثال اینها باشد خیلی شاهد نداریم. بله بعضی از این اصول خیلی معروف بودند مثلاً همین اصل عمار ساباطی، کتاب عمار ساباطی، کتاب علی بن جعفر، بعضی از اینها خیلی معروف بودند.

**شاگرد:** حسین بن سعید

**استاد:** حالا حسین بن سعید که جوامع است، آن اصول اوّلیه مثلاً کتاب معاویة بن عمار در حج خیلی معروف بوده ولی با همۀ این حرف‌ها حتی در همان کتاب معاویة بن عمار هم که جزء کتب معروفه بوده این که جوامع را اوّل مقابله کردند با آنها بعد از مقابله از این جوامع اخذ کردند هیچ دلیل نداریم. خود آن جوامع منبع بودند به دلیل خوش ترتیبی، اصل قضیه این است، ترتیب روایات در آن اصول اوّلیه مدوّن نبوده، یک ترتیب منظم و مرتب نبوده. جوامع متأخر به خصوص اوّلین کسی که کتابش خیلی خوش ترتیب ظاهراً بوده و جا افتاده کتب حسین بن سعید است، اینها هم باب‌بندی کلی‌اش انگار خیلی خوب بوده هم مجموعاً به عنوان یک کتاب قابل استفاده و کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری هم همینجور، این کتاب کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری به آن می‌گفتند دبة شبیب. دبة شبیب می‌گوید یک روغن فروش بوده، یک عطار بوده در قم، مغازه‌های عطاری‌اش قوطی‌های مختلف داشته، خیلی قوطی‌ها، می‌گفته هر کسی هر چیز می‌خواسته دست می‌کرده فوری می‌داده، ظاهراً این تشبیه به دبة الشبیب دو جهت است، می‌گوید همه چیز دارد سر جای خودش هم هست، جامعیت و نظم این دو تا که اشاره به چیزی که در بسیاری از کتاب‌های دیگر نبوده. علتی که به کتاب‌های متأخر رجوع می‌شده همین جامعیت و نظمشان بوده، تبویب مناسب و امثال اینها و این که اوّل می‌آمدند مثلاً این کتاب‌ها را مقابله می‌کردند با کتاب‌های اوّلیه و فلان، اینها شواهد روشنی بر این مطلب، صرف ادعاست و در حد اینکه

**شاگرد:** احتمالش که هست

**استاد:** احتمالش که بله هست ولی فایده ندارد این احتمال، اگر مثلاً ما ایشان کأنّ اگر طریق مثلاً محمد بن احمد بن یحیی به حماد بن عیسی نادرست باشد، ما نمی‌توانیم بگوییم که این حتماً، و این که حتماً همۀ اینها از کتاب حماد بن عیسی بوده، حماد بن عثمان بوده این شاهدی نداریم

**شاگرد:** شواهد مثل تکرر

**استاد:** بله آن تکرر یک بحث دیگر است، این سندها، سندهای ایشان می‌خواهد جهالتی که در این طریق هست را تصحیح کند، عمدۀ قضیه این است، ایشان می‌خواهد بگوید که چون در طریق جهالت وجود دارد، این جهالت را تصحیح کند. یک نوع در واقع زمینه‌هایی هست بر یک نوع تعویض سند، این تفکری که بر اینجا حاکم هست بعداً توسط مرحوم ملا محمد اردبیلی در کتابی به نام تصحیح الاسانید دنبال شده که این تصحیح الاسانید را مرحوم آقای بروجردی در مقدمۀ جامع الرواة سبک تصحیح الاسانید را آورده و نقد کرده که ایشان. این تفکری که اینجا حاکم هست که ما بخواهیم ضعف سند روایات را با توجه به این که در آن اصول اوّلیه وجود داشتند جبران کنیم و بگوییم این ضعف مضر نیست این تفکر منشأ چیزی مثل تصحیح الاسانید هست، حالا آنجا مراجعه کنید، مرحوم آقای بروجردی آنجا هم با دقت مبنای مرحوم ملا محمد اردبیلی را در تصحیح اسانید نقل کردند و نقد هم کردند خیلی چیز مهمی است، بنابراین عمدتاً این هست که نه مرسلات صدوق را قابل اعتماد هست و نه به این روش‌هایی که ایشان اینجا دنبال کردند می‌شود تصحیح سند کرد، عمده این است که با روش‌های معمولی باید تصحیح سند کرد، من البته عرض کردم با روش‌های معمولی آن جعفر بن محمد بن یونس را با توجه به اکثار روایت علی بن حسن بن فضال تصحیح می‌کردیم، گفتیم اوّلاً سند محرف است از جهت نسخه‌ای و عبارت صحیحش جعفر بن محمد یونس عن حماد بن عثمان هست به نظرم هم حماد بن عثمان هم درست است، جعفر بن محمد بن یونس از حماد بن عثمان در جاهای دیگر روایت هم دارد و اینجا هم اکثریت نقلیات ما نحن فیه هم حماد بن عثمان بود، یک نقلش حماد بن عیسی بود. اینجاها حماد بن عثمان باید درست باشد و جعفر بن محمد بن یونس هم با توجه به اکثار روایت علی بن حسن بن فضال قابل تصحیح است، پس طریق تصحیحش این است نه طریق تصحیحش این روش‌هایی که مرحوم ملا محمد تقی مجلسی از جهت اعتبار مرسلات صدوق یا از جهت این که اینها در اصل حماد بن عثمان و حماد بن عیسی بودند و این اصل‌ها، این بیاناتی که ایشان دنبال می‌کنند برای تصحیح سند به نظر ناتمام می‌آید.

خب دیگر من بحث‌های دیگر در مورد رابطۀ استصحاب با سایر اصول خیلی بحث‌های زیادی نیست ما دیگر آنها به نظرم دیگر بحث‌ها را تمام کنیم و ما به نظرم دیگر ما ان شاء الله برویم مکه ان شاء الله. سال آینده می‌خواهم ان شاء الله اگر خدا توفیق بدهد اصول را از اوّل اوامر شروع کنم.

**شاگرد:** تکیه بر مباحث؟

**استاد:** کفایه. اصلش کفایه با کفایه شروع می‌کنیم. البته مثل همیشه که ما به حرف آقای صدر عنایت ویژه داریم خب به فرمایشات ایشان طبیعتاً عنایت ویژه خواهیم داشت اگر زنده بودیم ان شاء الله تقدیری، دیگر همین مقدار کافی است. حالا شاید بعداً بعضی از مباحث باقی ماندۀ این را دلم می‌خواهد حال داشته باشم استصحاب را بنویسم و اگر بتوانم استصحاب را بنویسم ممکن است بعضی از مباحث در نوشتن تکمیل، چیز خاص خیلی مهمی ندارد که، عمدۀ قضیه در تقدیم استصحاب بر سایر اصول آن نکتۀ شبه اخصیتی هست که شهید صدر اشاره می‌کنند که در واقع اینها اگر استصحاب را در آن موارد اعتبار نبخشیم یک نوع لغویتی چیزی شبیه اینها پیش می‌آید. این حالا نکاتش در کلمات آقایان و اینها هست، نکتۀ اساسی مهمی در این بحث‌ها شاید نباشد، حالا تا ببینیم خدا چه خواهد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان